

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث درباره شورای بعد الحکم در حکومت معصوم به پایان رسید. بحث جدید ما درباره شورای بعد الحکم در حکومت غیر معصوم است. بعد از اینکه به حکومت دست یافت و مسئولیت امور جامعه بر عهده او گذاشته شد، چه تکلیفی در رابطه با مشورت با مردم دارد؟

یک نکته قابل ذکر است که بحث ما در شورای بعد الحکم، درباره شورای فرادستی است؛ یعنی شورایی که خود حاکم در مقام مدیریت جامعه باید از آن استفاده کند. بحث دیگری که در انتهای مبحث شورا مطرح می شود، درباره شورای فرودستی است؛ یعنی حاکم شوراهایی دارد و جمعیت هایی که با آنها مشورت می کند. مطلب دیگر این است که مدیرهایی که او در رده های پایین تر نصب می کند، چه تکلیف با مسئله شورا دارند؟ به عبارت دیگر مشورت در رده های پایین تر چه حکمی دارد؟

وقتی درباره شورای بعد الحکم در حکومت معصوم بحث می کردیم، سه مطلب عنوان شد: مطلب اول اینکه آیا مشورت برای معصوم الزامی هست یا خیر؟ مطلب دوم اینکه مشورت باید در حوزه اختیارات معصوم باشد و نه در حوزه فراتر از اختیارات معصوم؟ مطلب سوم اینکه اگر در حوزه اختیارات معصوم، شورای انجام گرفت آیا اخذ به رأی شورا الزامی است یا خیر؟

از این سه مطلب، دوتای آنها در حکومت معصوم و غیر معصوم مشترک است؛ یعنی هر دو باید درجایی مشورت کنند که مخصوص به حوزه اختیارات آنها باشد و نه در حوزه ای که فراتر از اختیارات آنهاست و حکم خدا در آنجا قطعی است و جایی برای مشورت وجود ندارد؛ یعنی غیر معصوم هم در مواردی می تواند تشکیل شورا بدهد و مشورت کند که حوزه اختیارات حکومتی او باشد.

مطلب دیگر اینکه همان طور که اخذ به رأی شورا برای معصوم الزامی نیست؛ زیرا به معنی این است که جای مطیع و مطاع عوض شود و به جای اینکه معصوم ولی امر باشد، مشورت دهنده ولی امر بشود و این خلاف ولایت حاکم است؛ برای حاکم غیر معصوم چنین است یعنی مشورت در حوزه اختیارات حاکم غیر معصوم هم برای او ایجاد الزام به اخذ رأی شورا نمی کند.

اما تفاوت شورا در حکومت معصوم با حکومت غیر معصوم در الزامی بودن مشورت است. در حکومت حاکم معصوم به دلیل اینکه فرض بر این است که حاکم معصوم است و لذا از آنجا که مشورت طریقی برای تجنب از خطاست، چون معصوم نسبت به دیگران علم بالاتری دارد و خطا هم نمی‌کند پس نه در علم و نه در عمل در نتیجه مشورت برای معصوم نمی‌تواند طریقی برای تجنب از خطا باشد. حکمتی که می‌تواند در مشورت در حکومت معصوم باشد، ایجاد انگیزه و ترغیب مردم به اطاعت بیشتر است و این هم بیان شد که صرف ایجاد انگیزه برای اطاعت نمی‌تواند الزام‌آور باشد؛ چون اصل اطاعت الزامی است.

یکی از حضار: اگر حکومت بر اساس یاری مردم برپا شود و مردم هم فقط به وسیله مشورت دارای انگیزه یاری می‌شوند، در اینجا مشورت الزامی می‌شود؛ چون ممکن است که بعد از اینکه حکومت هم برپا شد او را یاری نکنند

استاد: بحث شما مربوط به شورای قبل الحکم است در حالی که ما درباره شورای بعد الحکم بحث می‌کنیم. بعد از اینکه حاکمیت معصوم مفروض است، اطاعت از حاکم بر آن‌ها واجب است. فردی که مؤمن است و به خدا اعتقاد دارد، انگیزه الهی را برای اطاعت دارد و بر فرض که معصوم این انگیزه را در او ایجاد نکرد و او را تشویق نکرد، مثل پدری که می‌خواهد فرزندش را به نماز خواندن تشویق کند، به او جایزه ندهد، تکلیف از عهده او ساقط نمی‌شود.

— نمی‌توان گفت که این ایجاد انگیزه از باب مقدمه واجب است؟

استاد: خیر؛ اینجا تمام مقدمات واجب برای مکلف فراهم است؛ هم قدرت دارد و هم علم به تکلیف دارد و هم مانعی برای انجام تکلیف در برابر او وجود ندارد. تنها مقدمه‌ای که فراهم نیست این است که او نمی‌خواهد به تکلیف خود عمل کند. وظیفه حاکم این نیست که خواستن را در دل او به وجود بیاورد؛ این به عهده خود مکلف است. درست است به عنوان یک کمک و یاری می‌تواند ایجاد انگیزه کند، ولی به عنوان یک تکلیف که بر عهده حاکم باشد که برای او ایجاد انگیزه کند، خیر. فرض بر این است که او مؤمن است و شهادتین را بر زبان جاری کرده و فرض بر این است که در پیمان اطاعت و نصرت با ولی امر وارد شده است. پیمان بسته که من حتماً تو را اطاعت و نصرت می‌کنم، در این صورت دیگر چه الزامی برای حاکم وجود دارد که در او انگیزه هم ایجاد کند؟ این کار فی نفسه کار مطلوبی است؛ از این جهت که می‌تواند کمک و یاری برای اطاعت باشد و نه اینکه تکلیف حاکم باشد. در مورد حاکمیت غیر معصوم مشورت الزامی است یا خیر؟ آیا او ملزم به این است که مشورت کند یا خیر؟ در اینجا دو بحث مطرح می‌شود بحث اول در

آن دسته از مسائلی است که احتمال اصابت واقع در نتیجه مشورت داده شود؛ یعنی مسائلی است که احتمال داده می‌شود اگر با دیگران و با اهل نظر مشورت شود، ممکن است نظری بدهند که مصیب باشد و ممکن است در صورت عدم مشورت، حاکم به خطا بیفتد. در این گونه مسائل قطعاً مشورت حاکم با اهل نظر و اهل رأی، با اهل فکر و خرد واجب است. لذا باید مجموعه‌هایی از اهل خرد تشکیل دهد که با آن‌ها در این گونه مسائل که احتمال خطا و صواب در آن‌ها وجود دارد، مشورت کند. برای وجوب احتمال اصابت واقع و قلت خطا دلیل است. هرجایی که حاکم احتمال بدهد که اگر مشورت نکند، ممکن است به مصلحت واقعی دستیابی پیدا نکند و به مفسده بیفتد و مشورت ممکن است او را از مفسده واقعی در امان بدارد. در چنین مواردی بر حاکم واجب است که مشورت کند.

البته مشورت الزاماً باید با کسانی باشد که در رابطه با آن موضوع اهل نظر باشند. مثلاً فرض کنید مسئله‌ای که مربوط به امور فرهنگی است باید در آن با اهل فرهنگ مشورت کند. اگر بازاری‌ها را جمع کند و بخواهد با آن‌ها درباره فرهنگ مشورت کند، راهی برای تجنب از خطا نیست و راهی برای دستیابی به واقع در مسائل فرهنگی نیست. یا اینکه مثلاً اگر بخواهد در امور اقتصادی با تعدادی از ورزشکاران مشورت کند، این راه مشورت نیست. مراد ما از مشورت، مشورت‌هایی است که عقلایی باشد. مشورت باید با کسی صورت گیرد که قدرت رأی دادن و نظر دادن داشته باشد تا بتواند حاکم را به مصلحت واقعی نزدیک کند. اهل مشورت باشد، اهل علم باشد، اهل فن باشد، اهل رأی باشد، گاهی از آن‌ها تعبیر به اهل حل و عقد می‌شود؛ گرچه این تعبیر ضعیفی است. همین اندازه که احتمال اصابت واقع در صورت مشورت و احتمال عدم اصابت واقع در صورت عدم مشورت را بدهد، مشورت بر او واجب خواهد شد. دلیل وجوب این مشورت اولاً حکم عقل است. عقل حکم می‌کند که هرگز ولی وظیفه دارد بر آنچه ولایت دارد، مصلحت را اعمال کند؛ یعنی تضمین و تأمین مصلحت مولی علیه بر ولی یک حکم عقلی است. همان‌طور که عقل حکم می‌کند که انسان به مصلحت عمل کند و از آن دست نکشد و اگر کسی به چیزی که مصلحت نیست عمل کند، برخلاف حکم عقل عمل کرده است. عقل عملی کسی را که برخلاف مصلحت عمل می‌کند و یا کار مفسده‌دار را انجام می‌دهد را تقبیح می‌کند. حتی اگر احتمال مفسده بدهد و آن را انجام بدهد، باز هم عقل او را تقبیح می‌کند. همان‌طور که عقل حکم به وجوب جلب مصلحت و دفع مفسده در موارد علم می‌کند، در مورد احتمال هم به همین صورت است. اگر مفسده و مصلحت معتنا به باشد و عقل حکم به وجوب تحصیل آن‌ها کند. بدون شک اگر انسان در تصرفات شخصی خودش برایش مسلم باشد که آن چیز که عقل حکم می‌کند را عمل کند؛ یعنی از آنچه مفسده دارد پرهیز کند، همین حکم

در مواردی که کسی بر دیگری ولایت دارد هم جاری خواهد شد. اگر مصلحت کسی که بر او ولایت داری، چیزی را اقتضا کند و یا احتمال بدهی که مصلحت او چنین چیزی را اقتضا می‌کند، ولو بدون احتمال مفسده، عقل حکم می‌کند که به آن عمل کنی.

ولایت یک مسئولیت عقلی است که بر دوش ولی گذاشته می‌شود و آن مسئولیت پاسداری از مصالح و منافع مولی علیه است. این از اموری است که عقل بر دوش هر ولی در حوزه ولایت خودش می‌گذارد. هر وقتی که ولی شدی و ولایت کسی را پذیرفتی و یا ولایت را بر تو تحمیل کردند، ولایت، صرف نظر از مسائل شرعی، عقلاً و جوب احراز مصلحت مولی علیه و وجوب دفع مفسده بر مولی علیه را اقتضا می‌کند. اگر ولی امر احتمال بدهد که با مشورت می‌تواند به مصلحت دست پیدا کند و اگر مشورت نکند، امکان دارد که این مصلحت از دست برود یا اگر مشورت کند می‌تواند مفسده‌ای را دفع کند و اگر مشورت نکند، ممکن است جامعه یا مولی علیه به مفسده‌ای مبتلا شود، عقل حکم می‌کند که وجوب مشورت برای دفع مفسد و یا احراز مصلحت محتمله.

در برخی از موارد هم الزام به مشورت است و الزام به عمل به نتیجه مشورت نیست. اگر رأی او را خود حاکم مصلحت ببیند، در این صورت اینجا الزامی است که به آن عمل کند. اینجا منظور الزام به اصل مشورت است. ما گفتیم معصوم اعلم از دیگران است. فرض اینکه غیر معصوم بتواند نظری داشته باشد که این نظر مصیب باشد و معصوم آن را نداند، این فرض با عصمت معصوم سازگاری ندارد؛ اما در غیر معصوم این حرف نمی‌آید. جایی که ما می‌گوییم مشورت الزامی است و به این معنا نیست که اخذ به رأی کسی که مورد مشورت قرار می‌گیرد الزامی است. مشورت الزامی است تا از بین آرایبی که می‌دهند، آنچه را که صاحب ولایت در نتیجه تضارب آراء و اخذ آراء دیگران درست دانست و معلوم شد که مصلحت چیست، اخذ به مصلحت برای او واجب است. حرف ما درباره الزام به اصل مشورت است و نه الزام به اخذ رأی کسی که مشورت می‌دهد.

این موضوع را هم در آینده بحث خواهیم کرد که از چه طریق ولی امر می‌تواند رأی اصلح را کشف کند. ممکن است ده رأی مختلف داده باشند. اگر کشف کند، اخذ به رأی واقع برای او الزامی است و نه اخذ به رأی مشورت‌دهنده. اگر آمدیم و این مشاوره که رأی داد و ولی امر غیر معصوم تشخیص داد که رأی این مشورت‌دهنده خلاف مصلحت است، آیا در اینجا هم اخذ به رأی او الزامی است؟ پس معلوم می‌شود چیزی که الزامی است اخذ به چیزی است که مصلحت در آن است. برای اینکه به آن دست پیدا کند، مشورت

می‌کند؛ چون احتمال می‌دهد که در بین آراء مشورت دهندگان، یک رأی وجود داشته باشد که مطابق مصلحت واقعی باشد. در چنین جایی برای او الزامی می‌شود که مشورت کند تا اگر رأی اقرب یا مطابق به مصلحت واقع باشد، اخذ به آن رأی برای او الزامی است.

اگر حاکم جمعی را برای مشورت در امور تخصصی یا غیرتخصصی تعیین کرد و آن جمع با یکدیگر اختلاف کردند، در اینجا روش‌های عقلایی برای اقریب به واقع وجود دارد؛ یعنی در اینجا باید ببینیم که کدام‌یک از آراء مختلف اقرب به واقع است. اقریب به واقع میزان دارد؛ یک‌میزان، اعلمیت است که یک مرجح کیفی است، یا کسی تجربه بیشتری دارد، فهم بیشتری دارد، در اینجا باید به مرجح کیفی عمل شود و اگر مرجح کیفی نبود و مرجح کمی در سطحی بود که بتواند برای آن دسته که کمیت بیشتری دارند، اقریب به واقع ایجاد کند. در اینجا هم اخذ به رأی اکثریت لازم است. این از باب این است که یک اماره‌ای وجود دارد که اقرب به اصابت واقع است. اگر ما دو اماره متعارض داشتیم و یکی اقرب به واقع بود و کاشفیت آن از واقع اقوی بود، آن اماره متعین از واقع است.

فرض دوم درجایی است که احتمال دخالت رأی دیگران در احراز مصلحت وجود نداشته باشد. خود مصلحت مشخص است و مطلب معلومی است و ادراک مصلحت واقعی نیاز به مشورت ندارد. در چنین جایی آیا مشورت الزامی است یا خیر؟ در اینجا هم می‌تواند مشورت، مثل داشته باشد و آن هم جلب قلوب و محبت دیگران و ایجاد انگیزه اطاعت باشد. گفتیم این مصلحتی است که به مشورت رجحان می‌دهد؛ اما آن را الزامی نمی‌کند. در چنین موردی مشورت برای حاکم اولی است، ولی نمی‌توان گفت که الزامی است و قائل به وجوب مشورت شد.

بعد از دلیل عقلی، دومین دلیل این است که اصل دلیل نصب دلالت بر وجوب مشورت می‌کند. همان دلیلی که می‌گوید: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامِنَا فَلْيَرْصُوا بِهِ حُكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّأْيُ عَلَيْنَا كَالرَّأْيِ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ»^۱. یا «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»^۲ خود این دلایل به مقتضای موضوع، اقتضا می‌کند که من، تو را در احراز مصلحت مؤمنین حاکم قرار داده‌ام لذا هرکجا که تو احتمال بدهی که احراز مصلحت در

۱. الکافی، ج ۱، ص ۸۶-۸۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰.

آن است، به مقتضای خود دلیل نصب بر ولی امر واجب می‌شود که راهی را که اقرب به مصلحت یا منطبق بر مصلحت است انتخاب کند و اگر مشورتی دارای چنین شرایطی بود، مشورت کردن بر او واجب می‌شود؛ چون اصل دلیل نصب مشروط به این است. در اینجا یک شرط وجود دارد که این شرط مقتضای موضوع است؛ موضوع، فقیه است و حکم، ولی امر بودن است. اصل ولایت برای تأمین مصلحت مولی‌علیه و دفع مفسده از اوست. لذا خودت دلیل نصب هم اقتضا می‌کند که مشورت واجب باشد. در مواردی که احتمال دخل مشورت در احراز مصلحت نمی‌رود و مصلحت بین است، در اینجا مشهور است قطعاً الزامی نخواهد بود.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم